

دموکراسیِ جنگی یا افسونِ دیوانه وار بدن ها!

ناصر فکوهی



صحنه تحمل ناپذیر رابطه بدن این جوانان جنگجو و صاحب نام و نشان، با کالبد های سالم و قوی و سرشار از نشاط و خنده رویی و لذتی که از عمل خود می برند و آن بدن های بی جان، آن اجساد گمنام و بی نام و نشان، خون آلود، در هم ریخته، فروپاشیده و در نهایت فرو خفته در نوعی «بی تفاوتی» و «انفعال» مرگبار، به ناچار تصویر و واقعیت رابطه دو جهان ثروتمند و فقیر، دو جهان سامان یافته و نا به سامان را برای ما القا می کند: گویی زمزمه توهماتی را می شنویم که به صداهایی محسوس تبدیل می شوند، به دعاهایی که سر به آسمان بلند می کنند.

تصاویر ویدیویی که از اواخر هفته گذشته (۲۱ دی ماه ۱۳۹۰ / ۱۱ ژانویه ۲۰۱۲) در قالب یک فیلم کوتاه ویدیویی در شبکه های اینترنتی به گردش در آمد، ظاهرا کابوسی که گروهی معتقد بودند می توان و باید به فراموشی سپردش(زندان ابوغریب) را در اذهان بیماری که هنوز تصور می کنند رسیدن به اهداف بالای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی از جمله دموکراسی، از خلال جنگ امکان پذیر است، زنده کرد: چهار تفنگدار دریایی امریکایی در حال ادرار کردن بر اجساد افغان هایی که ظاهرا در درگیری با آنها کشته شده اند! این ویدیو به سرعتی باور نکردنی میلیون ها بار در یوتیوب دیده شد و چنان ضربه ای به نظام های شناختی و افکار عمومی وارد کرد که نه تنها پنتاگون بلافاصله از پی گیری و اجرای «سخت ترین مجازات» علیه این تفنگدارن (که در حال حاضر همگی آزاد هستند و تنها بازجویی شده اند) صحبت کند، بلکه بار دیگر رابطه واقعی هژمونیک میان فرهنگ ها در جهان امروز را، در حقیقت خود و نه در گفتمان های زیباسازی شده (eugenized) و فرازش یافته (sublimed) استعماری و پسا استعماری آن، به نمایش در بیاورد.

واقعیت در آن است، که آنچه در این فیلم دیده می شود، نه به دلیل ذات عمل شنیع انجام شده، بلکه بیشتر به دلیل گذشتن از مرز یک «تابو» که ویرانی و ویرانگری یک نظام اخلاقی را در اوج خود نشان

می دهد، تحمل ناپذیر است؛ بدن هایی قدرتمند، مسلح، خندان و پر نشاط که بر اجساد بی دفاع، لاغر و نحیف و از کار افتاده که احتمالا پیش از مرگ فیزیکی خود نیز بدن هایی بیمار و گرسنه بوده اند، ادرار می کنند. نمادگرایی این صحنه، برغم تحمل ناپذیری اش، به حدی بالا است که نمی تواند به تنهایی نظام کنونی جهان را به تصویر بکشد؛ جهانی که در آن قدرت و پول حرف نخست را می زنند و جنگ در تصویری از نوعی اشرافیت دروغین تعریف و تبیین می شود که هرگز در تاریخ وجود نداشته است؛ تصویری واژگون نسبت به تصاویر زیبا و قهرمان سازی شده از جنگ های خیالین نیروهای «آزادی بخش» سخن می گویند که به همراه خود آزادی و دموکراسی و چشم اندازهای روشن و طلایی برای جهانی آرام و آرامش بخش را به همراه می آورند، هر چند «ناچار بشوند» برای رسیدن به این اهداف مقدس، «خشونت های کوچکی» نیز از خود نشان دهند؛ ماکیاولیسم در بدترین و کج فهم ترین درک از آن؛ تصویری که هم بسیار به واقعیت کثیف (در معنای فیزیکی کلمه) جنگ نزدیک است و هم به فرهنگ کنشگرانی که آن را انجام می دهند. در بسیاری از تفسیرهایی که در امریکا و اروپا درباره این «واقعه» بیان شدند، بر دو نکته اساسی تاکید شده بود:

نخست آنکه این واقعه، در حقیقت یک «واقعه» نیست، بلکه گویای رویدادهایی «پیش پا افتاده» و «روزمره» است که در تمام جنگ های که لااقل اروپا در طول صد سال اخیر شاهدش بوده است به کرات اتفاق افتاده و اگر اینجا توهین و تحقیر و شکنجه و آزار و بی رحمی نثار اجساد بی جان می شود، در بسیاری از آن موارد بی شمار، زندگانی هدف بوده اند که رنج و درد و تحقیر را در معنای جسمی و روحی آن تا عمق وجود خود حس می کرده اند و اگر هم از این ماجراها زنده بیرون آمده باشند، زندگی برای مابقی عمر برایشان به یک کابوس شکنجه وار بدل شده است.

و سپس آنکه کنشگران این واقعه، «امریکایی» هایی واقعی و امروزی هستند که نه لزوماً از آن جهت که در جنگ و در افغانستان هستند، بلکه به مثابه رفتاری «روزمره» چنین می کنند، شاید صرفاً برای سرگرمی و از آنچه می کنند فیلم «یادگاری» نیز می گیرند تا لذت را برای خود ابدی کنند، خشونتی روزمره و درونی شده در جامعه ای که همه ارزش ها را به کالاهایی قابل مبادله کرده است و الگوی کثیف در تمام معانی فیزیکی و ذهنی خود را به تمام جهان تسری داده است و هر چند سال یکبار، تصمیم بدان می گیرد که زندگی مردمان جهان را به گونه ای دیگر که بیشتر با منافع مقطعی اش هماهنگی دارد، در

بیاورد. جامعه ای ورشکسته از لحاظ اقتصادی، اما بر پا و استوار به توان قدرت نظامی و حضور جهانی نظامیان خشن و بی رحمش در کنار دیکتاتورهای دیروز و امروز و فردایش که خود یا مستقیماً بر سر کار آورده شان و یا به قدرت یافتن آنها مستقیم و غیر مستقیم یاری رسانده، می رساند یا خواهد رساند.

صحنه تحمل ناپذیر رابطه بدن این جوانان جنگجو و صاحب نام و نشان، با کالبد های سالم و قوی و سرشار از نشاط و خنده رویی و لذتی که از عمل خود می برند و آن بدن های بی جان، آن اجساد گمنام و بی نام و نشان، خون آلود، در هم ریخته، فروپاشیده و در نهایت فرو خفته در نوعی «بی تفاوتی» و «انفعال» مرگبار، به ناچار تصویر و واقعیت رابطه دو جهان ثروتمند و فقیر، دو جهان سامان یافته و نا به سامان را برای ما القا می کند: گویی زمزمه توهماتی را می شنویم که به صداهایی محسوس تبدیل می شوند، به دعاهایی که سر به آسمان بلند می کنند:

از یک سو: دعا و توهم جهان سومی های بیچاره ای که نمی دانند باید بر گذشته و اکنون خود بگریند یا بر آینده ای که هر روز چشم اندازهایش تیره تر می شود؛ جهان سومی هایی حتی از نوع «روشنفکر و دانشگاهی» اش که هم اصرار دارند همه این تصاویر و سخنان و نوشته ها را تبلیغات دشمنان دموکراسی به حساب می آورند و از جهان اولی ها نیز سرسختی بیشتری برای نفی «تعمیم داشتن» این «رفتارهای شنیع یک گروه اقلیت» در «دموکراسی های پیشرفته» اصرار می ورزند و حتماً آرزو و اطمینان نشان آن است که جنگ برای آنها معنا و «دستآورد» هایی دیگر خواهد داشت و نه چون زنجیره ای از هزاران هزار بار تکرار جنایات و پستی ها و بی رحمی ها، بلکه به مثابه جشنواره از «نور و شادی» بروز خواهد کرد و قلب تاریخ، برای یک بار هم که شده، نه بر اساس خشونت و بی رحمی و شقاوت، بلکه برای دل آنها و بر اساس قوانین احساسی و احساسات طریف و هر چند ابلهانه ایشان خواهد تپید.

و اما از سوی دیگر: دعا و توهم بسیاری از امریکایی های «پوریتن»، و مسیحیان کاتولیکی که هنوز روزهای یکشنبه از خواب برخاسته، جامگان پاکیزه خود را بر تن می کنند و در شهرها و روستاهای کوچک و دور افتاده خویش به کلیسا های زیبای محلی خود می روند و پای صحبت کشیشانی می نشینند تا برایشان از پاکی روح انسانی و ضرورت اعتراف به گناهان نشان برای آمرزش سخن بگویند. همه آدم های ساده ای که گاه خود را بسیار پیچیده می پندارند تا جدی که هنوز بر این

باورند که خواهند توانست جهان آینده را با صلح و پاکی و صفا و دموکراسی بر اساس پایه ها و اعمال بی رحمانه ای بر پا سازند که به زور جنگ و خونریزی، به زور فرو ریختن بمب ها و کشتن و به آتش کشیدن غیر نظامیان، به زور کودتاهای بی شمار(ایران مصدق، شیلی آلنده، ...) و نابودی شانس های دموکراسی آنجا که حقیقی بودند و به ارمغان آوردن «دموکراسی» های دروغین آنجا که دیگر تقریبا هیچ شانسی برای تحقق ندارند، پاداشی است که خداوند نثار فرزندان نشان می کند؛ فرزندان با بدن هایی سفید، زیبا، شاداب و سالم و پرنشاط تا به جنگ شیاطین رنگین، زشت، خشمگین، آلوده و ملال آور بروند.

آمین!

“دروغ، تبلیغات و مصرف تخدیر کننده”

رفیق شامی نویسنده سوری، آلمانی در باره شهر زادگاهش دمشق، ✘ سلطه سرویس های اطلاعاتی مخفی و امید نو.

... در سوریه فساد اداری ابعادی غیر قابل مقایسه در سطح جهان، صرفنظر از روسیه، به خود گرفته است. روستائی زادگان تهی دست - برادران، پسر عموها و برادران همسر رئیس جمهور - به سن سی سالگی نرسیده میلیاردر شده اند، اما دانشمندان دارای درجه دکترا و متخصصین کمپیوتر مجبورند جهت امرار معاش تاکسی برانند. جرقه ای که در تونس زده شد به سوریه هم منتقل شده است. اما سوری ها می دانستند که رژیم سرکوبگراست، از این رو اولین تظاهر کنندگان متواضعانه خواستار مبارزه با فساد اداری و مجازات سازمان های امنیت سرکوبگر بودند. این برای بشار الاسد یک شانس تاریخی بود، اما او دستور تیراندازی به تظاهر کنندگان وشکنجه وحشیانه زندانیان حتا کودکان را صادر کرد.

روزنامه اخبار لوبک(ل. ن): در مجموعه داستان “ زنی که همسر خود را در بازار مکاره فروخت” دمشق را “زیباترین شهر جهان” نامیده

نید. چه چیز این شهر را لایق چنین عنوانی می کند؟

ر. شامی: دمشق شهر کهنسالی است، قدمت او هشت هزار سال تخمین زده می شود. او پایتخت یک امپراطوری و پذیرای خلقها و فرهنگ های متعددی بوده است. من زمانی دمشق را "گنجینه فرهنگ ها" نامیدم. این مشخصه اهالی دمشق را تحت تاثیر قرار داده و آنها را بسیار مهمان نواز و مسالمت جو می کند. به همین دلیل برای دیکتاتورها هیچ گاه مشکل نبوده سلطه خود بر شهر را حاکم کنند.

ل. ن: در زمان حاکمیت پرزیدنت بشارالاسد چهره شهر چه تغییری کرده است؟

ر. شامی: یک تغییرهمین رشد ناسالم و انفجاری جمعیت است. در سالهای دهه ۱۹۶۰ که من در آنجا زندگی می کردم، جمعیت دمشق نیم میلیون بود. امروز پنج میلیون است. روستا گریزی بسیاری از روستائیان را به شهرها سرازیر کرد و دمشق هرچه بیشتر حالت روستائی به خود گرفت. شهر جدید هیولائی است با بزرگراه های شش باندی سرریز از ماشین. با این همه می شد آنرا تحمل کرد. اما فقدان آزادی را نه. در دمشق سازمان امنیت بیش از ۲۵۰۰۰۰ هزار کارمند دارد. آنها همه چیز را خفه می کنند، و دیگر آن آرامش دوران کودکی من وجود ندارد. افراد حتا از جانب جاسوس ها در محیط خانواده در امان نیستند. ترس حکمفرماست، و کسی در باره آن صحبت نمی کند، از شرم. اینها به وجهه شهر به عنوان شهری فرهنگی خدشه وارد کرده است. این واقعیت دمشق های از هر نظر بلند پرواز را به مصرف کنندگان مطیع تبدیل کرده است.

ل. ن: اما سوری ها از ماه مارس برای آزادی خود مبارزه می کنند. آیا این مبارزه شما را غافلگیر کرد؟

ر. شامی: در واقع این خیزش نه تنها مرا، بلکه سازمان امنیت، اپوزیسیون در داخل و خارج کشور را غافلگیر کرد و آموخت که امید را هرگز نباید از دست داد. من باید اذعان کنم: ۳۵ سال تمام علیه دیکتاتور مبارزه کردم، اما چند سال پیش تمام امیدم را از دست دادم. من در خود احترامی ژرف در برابر انسانهای جسوری که روز به روز در خیابان اعتراض می کنند، احساس می کنم. بسیاری از آنها از بستگان خود خدا حافظی می کنند، زیرا که نمی دانند، آیا به خانه باز خواهند گشت. آیا بی نهایت غم انگیز نیست، که انسانهایی تا به این درجه خود را به مخاطره می اندازند، تا سوری ها در آینده در

آزادی زندگی کنند؟

ل.ن: شما این نکته را چگونه توضیح می دهید؟

ر. شامی: معضلات بزرگ اقتصادی تعیین کننده بوده اند. در سوریه فساد اداری ابعادی غیر قابل مقایسه در سطح جهان، صرفنظر از روسیه، به خود گرفته است. روستائی زادگان تهی دست - برادران، پسر عموها و برادران همسر رئیس جمهور - به سن سی سالگی نرسیده میلیارد شده اند، اما دانشمندان دارای درجه دکترا و متخصصین کمپیوتر مجبورند جهت امرار معاش تاکسی برانند. جرقه ای که در تونس زده شد به سوریه هم منتقل شده است. اما سوری ها می دانستند که رژیم سرکوبگراست، از این رو اولین تظاهر کنندگان متواضعانه خواستار مبارزه با فساد اداری و مجازات سازمان های امنیت سرکوبگر بودند. این برای بشار الاسد یک شانس تاریخی بود، اما او دستور تیراندازی به تظاهر کنندگان وشکنجه وحشیانه زندانیان حتا کودکان را صادر کرد.

ل.ن: آیا حمله نظامی غرب را درست می دانید؟

ر. شامی: نه، این عمل نه تنها غلط، بلکه فاجعه انگیز است. سوری ها توان آنرا دارند که خود رژیم را سرنگون کنند. غرب تنها باید صادق باشد و به حمایت مخفیانه از رژیم پایان دهد.

ل.ن: پس از اسد چه وضعی باید حاکم گردد؟

ر. شامی: یک دوره طولانی گذار، که سوری ها در طی آن خود را دوباره بیابند، یاد بگیرند یکدیگر را ببخشند، دست در دست هم بگذارند، گذشته را فراموش نکنند، اما آنرا به وزنه سربی بر پاها نیز تبدیل نکنند. کشور را سامانی نو دهند، محتوای کتابهای درسی را تصحیح کنند، بوروکراسی و فساد اداری را از بین ببرند، به حقوق اقلیت ها احترام بگذارند، جدائی دین از دولت را برقرار کنند. تازه پس از آن است که خواهیم توانست به ساختن دموکراسی بپردازیم.

ل.ن: شما به دلیل احساس خفگی از سانسور سوریه را سال ۱۹۷۰ ترک کردید. با این همه تخلص "رفیق شامی" را انتخاب کردید، که به معنای "دوست دمشق" است. آیا هنوز هم دوست دمشق هستید؟

ر. شامی: بله، و برای همیشه خواهم بود. رفیق شامی برای من تخلصی نیست مانند یوسف یا علی شاهین، بلکه یک موضع است. در واقع

انتخابی است برای نهادینه کردن عشق به این شهر در وجودم.

روزنامه اخبار لوبک، ۱۹ دسامبر ۲۰۱۱

ترجمه: کامران صادقی

دولت فلسطین، وعده سر خرمن

آلن گرش - ترجمه: بهروز عارفی

آیا کسی به یاد دارد یا نه؟ در سال ۱۹۴۸، ایالات متحده در شناسائی اسرائیل تردید داشت** اما، در سال ۲۰۱۱، این دولت در جلوگیری از پیوستن دولت فلسطین در سازمان ملل متحد تردیدی به خود راه نمی دهد. وتوی آمریکا که اتحادیه اروپا عملاً تشویقش می کند، بار دیگر، تصمیم گیری را به مذاکره دوجانبه نامعلوم «حواله» می دهد. تحقیر حقوق بین المللی از سوی اسرائیل، شکست چنین مذاکراتی را از پیش تضمین کرده است.

از دوران باستان، تناقضی که زنون الیائی تعریف کرده، منطق دانان را به فکر و خیال واداشته است. به این ترتیب که آیا آشیل «سبک پا» می توانست در دو استقامت بر لاک پشت پیروز شود، اگر صد متر به او امتیاز می داد؟ زنون پاسخ می دهد که نه، چرا که قهرمان ایلید هرگز به او نخواهد رسید. در واقع، او ابتدا، نیمی از تاخیرش را جبران خواهد کرد، سپس نیمی از نیمه را و همین طور تا به آخر و هرگز فاصله این دو به صفر نخواهد رسید (۱).

سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) در دو استقامت مشابهی برای ایجاد دولت درگیر شده است. هر مرحله ای را که پشت سر می گذارد، چنین به نظر می آید که به هدف نزدیک تر شده، ولی همواره نیمی از فاصله مانده است تا طی شود؛ همواره شرط دیگری مطرح می شود که باید بر طرف شود و امتیاز دیگری که باید داده شود. در سال ۱۹۹۹، ساف بیان کرد که این سازمان در پایان دوران انتقالی «خودگردانی» کرانه باختری و غزه (طبق قراردادهای اسلو در ۱۹۹۳)، تاسیس دولت فلسطین را اعلام خواهد کرد. ایالات متحده و اتحادیه اروپا فشار آوردند و

در مقابل تاخیر، اتحادیه اروپا حاضر شد در کنفرانس سران دربرلین در مارس ۱۹۹۹ «آمادگی اش را برای بررسی شناسائی دولت فلسطین» اعلام کند.

در مارس ۲۰۰۲، شورای امنیت سازمان ملل متحد پای بندی خود را به نگرشی از منطقه اعلام کرد که در آن دو دولت، اسرائیل و فلسطین با هم همزیستی داشته باشند. سال بعد، کوارتت (ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل متحد) با انتشار «نقشه راه» پیش بینی کرد که دولت فلسطین پیش از پایان سال ۲۰۰۵ ایجاد شود. پس از توقف مذاکرات، جورج دبلیو بوش در نوامبر ۲۰۰۷ نشست پر سر و صدائی را در آناپولیس برگزار کرد که مورد پسند «جامعه بین المللی» قرا گرفت و در آن اروپا، روسیه، سوریه و مصر، فلسطینیان و اسرائیلی ها شرکت داشتند. اطلاعیه ای پیش بینی می کرد که در اواخر سال ۲۰۰۸، نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد. در ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۰، باراک اوباما در سخنرانی اش در مجمع عمومی سازمان ملل اظهار امیدواری کرد که در سپتامبر ۲۰۱۱، فلسطین به سازمان ملل متحد به پیوندد. یک سال بعد، او اعلام کرد که با وتوی خود با چنین عضویتی مخالفت خواهد کرد.

این قصه دراز وعده شکنی ها، رهبری فلسطین را واداشت تا به طور مستقیم به ملل متحد مراجعه کرده و مذاکرات دو جانبه «بدون قید و شرط» را نپذیرد، یعنی وضعیتی را که در آن، روباه «آزاد»، «آزادانه» در مرغ دانی جست و خیز می کند. رهبران فلسطین با چنین اقدامی به شکست استراتژی گذشته خود، اعتراف کردند.

در سال ۱۹۶۹، به دنبال شکست اعراب در ژوئن ۱۹۶۷ (۲)، جنبش های مسلح فدائیان بر ساف چیره شدند و رهبری گذشته را که با پیوستن به رژیم های عربی راه خطا رفته بودند، به کنار گذاشتند. سمت گیری جدید ساف بر سه محور تکیه می کرد: مبارزه مسلحانه، به عنوان مشی مسلط بر بخشی از جهان که در آن زمان جهان سوم خوانده می شد، و بنا بر گفته ارنستو چه گوارا می بایست «یک، دو، سه، چند ویتنام ایجاد کند»؛ آزادی همه فلسطین (و در نتیجه نابودی بنیاد صهیونیستی اسرائیل) و برقراری دولتی دموکراتیک که در آن مسلمان، یهودی و مسیحی در کنار هم زندگی کنند؛ استقلال رهبری فلسطین (از جمله در قبال رژیم های عرب).

عمده ترین موفقیت ساف گردآوری همه فلسطینیان در زیر پرچم خود بود، از مهندسانی که در کویت کار می کردند تا کشاورزان الخلیل

(حبرون) و پناهندگان اردوگاه برج البراجنه در لبنان؛ تحکیم وحدت ملی آنان و بیان اراده استقلال خواهی آنان. در مقابل، شکست مبارزه مسلحانه، خودداری اکثریت جمعیت اسرائیل در پیوستن به اتوپی یک دولت دموکراتیک، حتی مخالفت متفقین ساف از جمله در «اردوگاه سوسیالیستی» با ایده نابودی اسرائیل، سازمان آزادی بخش فلسطین را به شرکت در بازی دیپلماتیک سوق داد.

در این زمینه، رهبری فلسطین به موفقیت هائی نائل شده بود؛ نه فقط توانسته بود فلسطین را بر نقشه سیاسی بنشانند، و سرنوشت فلسطینیان دیگر به مسئله ساده «آوارگان» محدود نمی شد و به حق تعیین سرنوشت یک خلق بدل شده بود، بلکه این رهبری موفق شد که کشورهای عرب آن را به عنوان تنها نماینده خلق فلسطین به رسمیت بشناسد. در سال ۱۹۷۴، یاسر عرفات، پیروزمندانه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک مورد استقبال واقع شده و ساف به عنوان عضو ناظر پذیرفته شد.

اما این پیشرفت ها همواره با دو مانع اسرائیل و ایالات متحده روبرو می شد. این دو کشور از گفتگو با «یک سازمان تروریستی» امتناع می کردند. سال های دراز و کشاکش های فراوانی لازم بود و به ویژه آغاز انتفاضه سنگ ها در دسامبر ۱۹۸۷، تا این که ادامه وضع موجود از نگاه همه خطرناک جلوه کند و در خود اسرائیل نیز صداهائی در جهت یافتن راه مصالحه بلند شود.

در نوامبر ۱۹۸۸، شورای ملی فلسطین تولد دولت فلسطین را اعلام و نقشه تقسیم فلسطین مصوبه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ را پذیرفت.

در سیزدهم دسامبر ۱۹۸۸، یاسر عرفات در مجمع عمومی سازمان ملل در ژنو، سمتگیری های بالا را مورد تاکید قرار داد. ولی واشنگتن همچنان ناراضی بود. یک هفته بعد، رهبر فلسطینی بیانه ای را خواند که دولت آمریکا نوشته بود (۳) ! در این بیانه او بر چشم پوشی از تروریسم تاکید کرده، قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت (۴) را می پذیرفت که در آن شناسائی اسرائیل آمده است. چنین بر می آمد که صفحه ای ورق خورده و صفحه دیگری با قراردادهای اسلو و دست دادن عرفات و اسحاق رابین در سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۳ در ایوان کاخ سفید در زیر نگاه پرزیدنت ویلیام کلینتون گشوده شد.

تغییر استراتژی

راه و روشی که عرفات و همتایانش برگزیدند، هیجده ما بعد با بن بست روبرو شد. هیچ نوع حاکمیتی برای فلسطین در کرانه باختری و بیت المقدس به وجود نیامد. شمار ساکنان شهرک های استعماری (کولون ها) در کرانه باختری در سال ۱۹۹۳، صد هزار بود، در حالی که امروز به مرز سیصد هزار رسیده است. شمار کولون ها در بیت المقدس از صد و پنجاه هزار به دویست هزار رسیده است. اقتصاد دچار خفگی است و گزارش هایی که حکایت از شکوفائی سرزمین ها دارند، فراموش می کنند که یادآوری کنند که تولید سرانه ناخالص ملی در این مناطق کمتر از سال ۲۰۰۰ است و فقط یک لایه نازک اجتماعی از این شرایط بهره می برند (۵). اگر چه تشکیلات خودگردان برای مبارزه با «تروریسم» به طور موثر با اشغالگران اسرائیلی همکاری می کند، این تشکیلات همچنین قدرت خودکامه ای بر آن منطقه چیره کرده که به وضعیت حاکم در کشورهای همجوار عربی شباهت دارد.

در تلافی این شکست، مردم در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶ برای تنبیه به حماس رای دادند. «جامعه بین المللی که متفق محمود عباس بود، این پیروزی در انتخابات را به نوعی انکار کردند. اما، حماس نیز همچون ساف استراتژی معتبری در اختیار فلسطینیان نمی گذارد. حماس می گوید که طرفدار مبارزه مسلحانه است، ولی کارنامه اش در این زمینه، هم چون کارنامه سازمان های فدائی پس از ۱۹۶۷ آشکارا ناچیز است. از سه سال پیش، حماس، آتش بس با اسرائیل را به همه سازمان های فلسطینی در غزه تحمیل کرده است. در زمینه خودکامگی، حماس با محمود عباس مسابقه می دهد.

با چسبیدن الفتح و حماس به شاخه های قدرت، این بحران می توانست دوام یابد. اما، بیداری اعراب داده ها را بر هم زد. در وهله نخست، سقوط رژیم های تونس و مصر و سپس قاطعیت ترکیه در برابر اسرائیل، تل آویو و واشنگتن را ضعیف تر کرد و در ضمن، محمود عباس را از متحدی چون حسنی مبارک محروم ساخت. در همین حال، حماس نیز به خاطر شورش های سوریه تکان خورده است. دلسردی نسبت به باراک اوباما که قادر به اعمال فشار به متحدش نتانیا هو، نخست وزیر اسرائیل نیست، بیشتر می شود. آیا اکنون، یک سال پیش از انتخابات ریاست جمهوری با نتیجه ناروشن، او چنین تمایلی خواهد داشت؟

در داخل اسرائیل، با وجود تظاهرات مخالفان نظم نئو لیبرالی، اکثریت بزرگی از جمعیت که در اثر انتفاضه دوم تکان خوردند و همچنان تحت تاثیر تبلیغات رهبران کشورند، با سرسختی حکومت هم رای اند. در این راستا، نتانیا هو در مقایسه با آویگدور لیبرمن وزیر

امور خارجه اش، چهره ای میانه رو دارد. خانم شلی یاچیموویچ، نماینده مجلس و رهبر جدید حزب کار، اخیرا اعلام کرد که طرح مستعمره سازی «نه گناهی بود و نه جنایت»، چرا که در ابتدا، رهبران حزب کار آن را به راه انداختند (که حقیقت دارد) و در نتیجه در این مورد «اجماع کامل» وجود داشت. هنری سیگمن، رئیس پیشین «کنگره یهودی آمریکا» در تفسیر این ملاحظات می گفت: «این استدلال عجیب را کنار بگذارید که می پندارد که اجماع بین راهزنان، دزدی را توجیه می کند. در حالی که امروزه سران حزب کار از چنین مواضعی دفاع می کنند، چگونه می خواهید بپذیرید که کوچکترین چشم اندازی برای صلح یافت شود (۶)؟»

چرا اسرائیلی ها حالا باید وضعیت ایستای کنونی را رد کنند؟ در کرانه باختری، از جمله به دلیل همکاری فلسطینی ها نظم برقرار است. انزوای بین المللی اسرائیل تا زمانی که پشتیبانی آمریکا وجود داشته باشد و اتحادیه اروپا امتیازات بازرگانی، اقتصادی و سیاسی اسرائیل را تثبیت و گسترش دهد، تاثیر کمی دارد. اخیرا، اسرائیل به عنوان عضو ناظر در سازمان اروپائی برای پژوهش هسته ای (موسوم به سرن) پذیرفته شده، لابد برای تشویق آن کشور به خاطر داشتن دویست بمب اتمی. یاد آوری کنیم که بدون مجازات های بین المللی و انزوای روز افزون، بدون بسیج نیرومند اهالی کشور و اگر قرار بود که بر روی حسن نظر جامعه سفید پوست تکیه شود، آفریقای جنوبی هرگز نمی توانست از دست آپارتاید خلاص شود.

ناتوانی ساف برای کسب کوچکترین امتیازی از طریق مذاکره و زیر و رو شدن اوضاع در جهان عرب، محمود عباس را به حضور در سازمان ملل واداشت. اما، در حال حاضر، نمی توان تاثیر چنین بین المللی شدنی را به سادگی محاسبه کرد. آیا با آغاز یک تغییر استراتژیکی روبروئیم؟ یا مسئله، از سرگیری گفتگوها در شرایط تا حدودی بهتر است؟

اهالی فلسطین دو دل اند، به ویژه که می دانند، بدون در نظر گرفتن نتیجه رای گیری در سازمان ملل، روز پس از آن مجبور خواهند بود که در زیر اشغال همچنان تمکین کنند، حتی اگر تهدید های اسرائیلی و آمریکائی اعتبار چندانی ندارند؛ این تهدیدها فقط مخاطبان فلسطینی آنان را تضعیف کرده و همکاری امنیتی را که کاملا به سود اسرائیل است، به مخاطره خواهد انداخت.

بر عکس، استفاده از حق وتوی امریکا، بر وزنه واشنگتن در منطقه

تاثیر خواهد گذاشت. ترکی الفیصل، سفیر پیشین عربستان سعودی در واشنگتن اظهار داشت که این امر پایان روابط تاریخی میان ریاض و واشنگتن را شتاب خواهد داد (مطلبی که اغراق آمیز به نظر می آید) (۷).

حالت دولت ناظر، مشابه وضعیت سوئیس تا سال ۲۰۰۲، راه عضویت فلسطین را در دیوان عدالت بین المللی و دیوان کیفری بین المللی خواهد گشود (۸). گر چه تصمیمات دادگاه نخست دامنه زیادی ندارد (این دادگاه در سال ۲۰۰۴ کشیدن دیوار به دست اسرائیل را محکوم کرد ولی تداومی نداشت)، دیوان کیفری بین المللی امکان تعقیب مسئولان، افسران و سربازان، مستعمره نشینان (کولون ها) (که برخی دارای گذرنامه فرانسوی یا اروپائی نیز هستند) به اتهام جنایت جنگی را خواهد یافت و حتی طرح پرسش در مورد خود مستعمره سازی که بر طبق اساسنامه آن یک جنایت جنگی به شمار می آید (۹). بدون تردید، به همین دلیل بود که نیکولا سارکوزی از فلسطینیان خواست تا از این حق چشم پوشی کنند! او همچنین به آنان تجویز کرد که مذاکره با اسرائیل را بی قید و شرط از سر گیرند (چیزی که اسرائیل می خواهد). او فقط قول داد که تا یک سال دیگر، این مذاکرات به ثمر خواهد رسید، ولی روشن نکرد که اگر یک بار دیگر به وعده ها عمل نشد، چه وضعی پیش خواهد آمد.

تجربه نشان می دهد که فلسطینی ها نمی توانند از این بن بست خارج شوند، اگر توازن قوای متفاوتی به وجود نیآورند. آن ها می توانند با اتحاد، با تکیه به انقلاب های عربی و بسیج پشتیبانی بین المللی برای اعمال فشار بر اسرائیل به آن دست یابند.

--

عنوان اصلی مقاله:

Le Paradoxe de ZENON

Demain l'Etat Palestinien, toujours demain ; Alain GRESH

** به مقاله « هنگامی که واشنگتن در شناسائی دولت اسرائیل تردید داشت»، در همین شماره لوموند دیپلماتیک مراجعه کنید.

--

پاورقی ها:

۱ - نقل شده از ارسطو، فیزیک، کتاب ۶

۲ - حمله اسرائیل به مصر، سوریه و اردن به اشغال سینا، کرانه باختری، غزه؛ بیت المقدس شرقی و جولان منتهی شد.

۳ - ایالات متحده که از بیانات عرفات راضی نبود او را واداشت که متنی را که آمریکائی‌ها تهیه کرده بودند بخواند. در مقابل، آمریکا می پذیرفت که با ساف گفتگو کند.

۴ - این قطعنامه که در نوامبر ۱۹۶۷ به تصویب رسید، مصادره زمین‌ها را با توسل به زور نکوهش می کرد و هنگام صحبت از فلسطینیان فقط از واژه «آوارگان» استفاده می کند.

۵ - به مقاله سندی تایلور، «رام الله، دور از فلسطین»، لوموند دیپلماتیک، آوریل ۲۰۱۰ مراجعه کنید.

۶ - Henry Siegman, « September madness », Foreign Policy, Washington DC, September 15 ; ۲۰۱۱

۷ - Veto a state, lose an ally », The New York Times, September 11, 2011

۸ - مسئله عضویت فلسطین بحث تندی در بین حقوقدانان درگرفته که طرح آن در اینجا میسر نسیت. به مقاله زیر مراجعه کنید

Palestinian membership at the United Nations: All outcomes are possible³, September 11, 2011, <http://english.dohainstitute.org>

۹ - برای تحلیل مواضع دست اندرکاران مسئله به مقاله زیر مراجعه کنید:

International Crisis Group "Curb your enthusiasm; Israel and Palestine after the UN », Brussels, septemebr12, 2011

-

توضیحات مترجم

* زنون الئائی، Zenon of Elea، فیلسوف یونانی که بین ۴۹۰ و ۴۲۰ پیش از میلاد در ناحیه الئا (جنوب ایتالیای کنونی) می زیسته. افلاتون او را استاد دیالکتیک معرفی می کند. مکتب او بر ثبات و

یکتایی واقعیت و برپایه بودن دانش حسی ما در مورد چندگانگی و تغییرپذیری تأکید داشت. پارادوکس هاس زنون مجموعه ای از پارادوکس هایی است که زنون در دفاع از دکتترین پارامیندس (فیلسوف یونانی پیش از سقراط) ابداع کرده است که بر پایه آن ها هر قطعیت احساس غیرواقعی بوده و حرکت غیر ممکن است. ارستو از ۸ پارادوکس زنون در کتاب فیزیک یاد کرده است.

آشیل: قهرمان افسانه ای جنگ تروآ. او روئین تن بود به جز پاشنه پایش که همین هم موجب مرگش شد.

ایلیاد: اثر حماسی هومر شاعر نابینای یونانی که در آن داستان حمله به تروآ را به نظم آورده است. در آن به پاشنه آشیل نیز پرداخته است.

لوموند دیپلماتیک، اکتبر ۲۰۱۱

اشغال وال استریت



مردم متحد هرگز شکست نخواهند خورد.

جنبش وال استریت، جنبشی است عمومی علیه نظم موجود. جنبشی با راه و روش های نوین. برای تغییر و برپایی دنیایی بهتر.

گزارش ویدئویی زیر، گوشه هایی از حضور اقشار گوناگون، نحوه سازماندهی، روش های مبارزه، همبستگی و مناسبات انسانی مبارزین و تلاش های شبانه روزی آنها را به زبان فارسی بازتاب می دهد.

تداوم و تعمیق چنین جنبشی، منطقیاً بی دستاورد نخواهد بود و در صورت شکست، حاوی درس هایی گرانبها خواهد بود که نسل های آینده از آن بهره خواهند گرفت. این جنبش را با پشتیبانی و مشارکت در آن پاس داریم.

غلبه بر ساختارهای قدرتی قدیمی

مصاحبه با ممدوح حبشی از حزب سوسیالیست مصر - برگردان ناهید جعفرپور

مبارزه بر علیه رژیم مبارک باید ادامه داشته باشد: رهبران کارخانه جات و وزارتخانه ها باید عوض شوند. چپ ها قبل از انتخابات ماه نوامبر پراکنده شده اند.

در باره ممدوح حبشی: وی سخنگوی سیاست خارجی حزب سوسیالیست مصر است.

پرسش: در صدر شورای عالی ارتش مصر مردی قرار دارد بنام حسین تنناوی که در زمان ریاست جمهوری مبارک ۲۰ سال طولانی وزیر دفاع مصر بود. آیا چنین فردی و یا اصولا ارتش مصر در مجموع می تواند مرحله گذار به نظمی واقعا دمکراتیک را طی نماید؟

پاسخ: به هیچ وجه. این ارتش همواره بخشی از رژیم سابق باقی خواهد ماند. من در باره رهبریت ارتش صحبت می کنم. قشر کوچکی که نقش بسیار زیاد و مهمی در همان زمان مبارک بازی کرده است. از زمان کودتای نظامی ناصر در سال ۱۹۵۲ ارتش بر مصر حکومت داشته است و هیچگاه حتی ذره ای بوئی از دمکراسی نداشته است. شورای عالی ارتش هم اکنون نقش سیاسی در مصر بازی می کند. موضوع بر سر این است که تا حد امکان بخش اعظمی از ساختارهای سابق را حفظ نمایند. البته با پایداری بیشتر زیرا که دیکتاتوری مستقیم دیگر پایدار نیست.

پرسش: آیا به واقع قدمهای انقلابی هم وجود داشته است؟

پاسخ: بله. خدمت شما خواهم گفت. زیرا که به واقع قدم هایی برداشته شده است - تنها: آنچه که بدست آمد تحت فشار مردم در خیابانها بدست آمد و نه از این بابت که ارتش به این خواسته ها اعتقاد داشت. در آغاز زمانی که جنبش هنوز نیرویش را داشت ارتش

حتی می خواست مجلس قدیمی را که از طریق انتخابات قلابی برپا شده بود و همچنین کابینه مبارک را نگاه دارد. آنها همچنین نمی خواستند مبارک و دارودسته اش را در مقابل دادگاه قرار دهند. اما جلوی این کار گرفته شد و من نام این را دستاورد انقلابی می نامم. جنبش باید بیشتر وارد جزئیات شود و آنچه را که شعار جنبش بود یعنی " مردم سرنگونی رژیم را می خواهند" متحقق سازد. از سرنگونی رژیم منظور سرنگونی سر رژیم نیست بلکه منظور سرنگونی تمامی کسانی است که سال های سال به آن رژیم خدمت کردند. وارد جزئیات شدن به این معنی است که رهبریت کارخانه جات، بیمارستانها و وزارت خانه ها تغییر کنند. در آنجا هنوز کسانی نشسته اند که رژیم مبارک را پشتیبانی کردند. برای این که این افراد را از قدرت انداخت، ضروری است که اعتصاب کنندگان به خیابان ها گسیل شوند و خوشبختانه تا هم کنون چنین پیش رفته است. مردم سازمانها و اتحادیه هائی به وجود آورده اند و این خود جنبش جدید مصر است. همچنین شورای ارتش می داند و بر این امر آگاه است که مردم می دانند که در ارتش همان اندازه فساد حاکم بود که در جامعه حاکم بود. حداقل به همان اندازه و شاید هم بیشتر و من بر این باورم که بیشتر. چون در جامعه حتی اگر ظاهرا اما مامورانی بودند که در این باره فکر می کردند که پول های دولت کجا باید برود اما در ارتش این مسئله هیچگاه وجود نداشت حتی بطور اسمی و ظاهری هم نبود.

پرسش: این به آن معنی است که میلیاردها پولی هم که از آمریکا می آمد به بودجه دولت جاری نمی شد بلکه مستقیما به دست ارتش می رسید؟

پاسخ: دقیقا. و این مسئله تا امروز هم ادامه دارد. ۱،۳ میلیارد دلاری که سالانه برای ارتش می آمد بطور آزاد در اختیار فرمانده کل قوا قرار می گرفت. با این پول رهبریت ارتش به طبقه ای حاکم تبدیل شد و بسیاری از امتیازات اقتصادی را در اختیار گرفت. یک بورژوازی کمپرادور.

پرسش: بیش از ۷۰ حزب می خواهند خود را برای انتخابات مجلس که آواخر نوامبر انجام می پذیرد، کاندید کنند. اگر چه بسیاری از جمله حزب سوسیالیست هنوز بصورت رسمی جواز کمیسیون انتخابات را نگرفته اند. برای بسیاری پیگیری این مسئله سخت خواهد بود. آیا رسانه ها در این باره نقشی سازنده خواهند داشت؟

پاسخ: رسانه ها چون همیشه در دستان حاکمان خواهند بود. در اینجا

هم چنین است. برخا به باور من رسانه ها تلاش می کنند بیشتر مردم را گیج کنند. اینکه تعداد بسیاری حزب وارد کارزار انتخاباتی خواهند شد، چیزی غیر طبیعی نیست. اما بعد از زمانی کوتاه بخش بزرگی از این کاندیدا ها حذف می شوند. در حدود ۱۰ حزب از این شانس برخوردارند که وارد مجلس بشوند. البته متأسفانه این شانس ها اساساً از طریق پول تعیین می شوند. از زمان خلع قدرت مبارک پول بسیار زیادی به این کشور جاری شده است. آنهم با این هدف که کاری کنند که ظاهری دمکراتیک داشته باشد. در واقع نوعی ضمانت برای غرب.

پرسش: خطر بزرگ این است که کارگزاران رژیم مبارک با حزبی جدید و نامی جدید مجدداً بخشی از قدرت را از آن خود کنند.

پاسخ: حتی بیشتر از این. نه تنها یک دمکراسی اسمی و ظاهری از صندوق های رای بیرون خواهد آمد بلکه ساختارهای قدرتی رژیم سابق حفظ خواهند شد. به این مفهوم که برای مثال دستگاه عظیم امنیت کشور همچنان برقرار خواهد ماند. تنها اسم آنرا تغییر داده اند. من همچنین از این حرکت می کنم که زیر ساخت های تقلب در انتخابات هنوز موجودند. اینکه حاکمین کنونی هنوز هم وجود نظارت های بین المللی در انتخابات را رد می کنند، دلیلی برای این ادعاست.

پرسش: آیا شما این امکان را می بینید که اخوان المسلمین در انتخابات بیشترین آراء را بگیرد؟

پاسخ: بله من این امکان را می بینم چون آنها هم زیر ساختارهای خوبی دارند و هم از خارج پول فراوانی دریافت می کنند.

پرسش: تفاوت اساسی میان حزب سوسیالیست شما و سایر احزاب در کجاست؟

پاسخ: خواسته هائی که ما مطرح می کنیم بسیار فرا تر از خواسته های اجتماعی است. ما خواهان حداقل دستمزد ۱۲۰۰ فوند مصری هستیم (۱۵۶ یورو). در حالیکه دولت فعلی می خواهد در فاصله چهار سال آینده حداقل دستمزد ۷۰۰ فوند مصری (۹۰ یورو) را برقرار کند. در برابر یک حداقل دستمزد قانونی به نظر ما یک حداکثر دستمزد قانونی هم باید وجود داشته باشد. در مصر یک سری مشاور و وزیر وجود دارند که ماهانه در حدود ۷۵۰۰۰۰ فوند مصری (ماهانه ۹۴۰۰۰ یورو) دریافت می کنند!

حتی درک ما از دموکراسی ما را از سایر احزاب متفاوت می سازد. تنها انتخابات برای ما به مفهوم دموکراسی نیست. ما دموکراسی را بیشتر فرایندی در تمامی سطوح جامعه می بینیم که هیچگاه بسته نیست. ما همچنین نقش اختصاصی ارتش را که از ده ها سال پیش بر مصر حاکم است را رد می کنیم. ارتش نباید فراتر از سیاست قرار بگیرد بلکه باید از سوی سیاست کنترل شود. در مورد سیاست خارجی ما بر علیه وابستگی به غرب در کل و آمریکا و اسرائیل بطور خاص می باشیم.

پرسش: چپ های مصر پراکنده و تکه تکه شده اند و با احزاب بسیاری وارد میدان شده اند. آیا رقابت میان آنها شانس انتخاب شدنشان را کاهش نمی دهد؟

پاسخ: بله. چپ ها تکه تکه شده اند. متأسفانه. اما روند همکاری های مشترک افزایش یافته است. ما سایر احزاب چپ را رقیب خود نمی دانیم. آنها رقیب های ما هستند و آنها هم ما را رقیب خود می دانند. در دیدگاه های ما تفاوت هائی وجود دارد که ما به این تفاوت ها احترام می گذاریم. البته بعد از ۶۰ سال دیکتاتوری و مبارزه زیرزمینی چپ ها این غیر طبیعی است که به یکباره چنین فضا باز شده است و همه کاملاً با هم هم نظرند. البته احزاب قدیمی و احزاب جدید وجود دارند که حزب سوسیالیست مصر به احزاب جدید تعلق دارد. تاسیس حزب ما ۱۸ ژوئن امسال بود. اتحاد سوسیالیستی خلق هم درست قدمتش به اندازه ماست. یک حزب جدید دیگر حزب دمکراتیک کارگری است و همچنین حزب کمونیست مصر هم وجود دارد. گروه های کوچک دیگری هم وجود دارند که زیاد مهم نیستند.

پرسش: اما این خطر وجود ندارد که در خاتمه هیچ نماینده ای از احزاب چپ وارد مجلس نشود؟

پاسخ: نه. همچنین انتظاری ندارم - اما این را هم نمی دانم که تا چه اندازه در انتخابات تقلب شود. اگر انتخابات منظم پیش رود برای چپ ها شانس خوبی وجود دارد که بتوانند چند نماینده چپ به مجلس بفرستند. اما آنها نخواهند توانست در تصمیمات سیاسی نقش داشته باشند.


پرسش: در تاریخ ۹ اکتبر در قاهره زدو خورد سختی میان تظاهرکنندگان و ارتش به وجود آمد. روزنامه آلمانی "بیلد" و حزب دمکرات مسیحی از "تعقیب مسیحیان" حرف می زنند. واقعا چه اتفاقی افتاد؟

پاسخ: تنش های مذهبی در مصر بیشتر می شوند. همان آغاز سال و هنوز

در زمان مبارک کلیسای قدیسین در آلكساندریا به آتش كشیده شد. تا به امروز هیچكدام از مسئولین این واقعه به لحاظ قانونی تحت پیگرد قرار نگرفته اند. دلیل مهم البته سهیم بودن دستگاه امنیتی در این اتفاق است. همزمان كشتار ۹ اکتبر صورت می پذیرد. شاهدین عینی و گزارش های ویدئویی گزارش می دهند که عمدتاً تظاهرکنندگان قبطی بطور خشونت بار بر علیه سربازان حرکت کرده اند. باز هم معلوم شده است که از نو ارگان های امنیتی و یا همدستانشان به تحریکات پرداخته اند.

در كشتار ۹ اکتبر ۲۴ نفر به قتل رسیدند و بیش از ۳۰۰ نفر زخمی شدند که نشان دهنده مناسبات قدرتی است. رسانه های دولتی مانند تلویزیون مانند گذشته بجای گفتن حقیقت و نشان دادن واقعیت از حاکمین پشتیبانی می کنند و تصویر هائی که مناسب حال حاکمین باشد پخش می کنند. بار دیگر نشان داده شد که شورای ارتش و دولت انتقالی این هدف را ندارند که مصر را با امنیت و نظم براه دمکراسی بکشانند. عکس العمل آنها ثابت نمود که منافع آنها در این هفته است که بطور طولانی مدت امنیت در این کشور برقرار نگردد. دقیقاً توسط تنش های مذهبی کشور را به جایی بکشانند تا فریاد امنیت و نظم خواهی بالا رود و آرموقع بر علیه نیروهای مترقی بپا خیزند.

برزیل؛ گردگیری از پرونده های نقض حقوق بشر

۲۶ سال پس از برجیده شدن حکومت نظامیان در برزیل، کنگره ملی  (مجلس) این کشور راه را برای بررسی ابعاد و چگونگی جنایات و شکنجه ها در آن دوران هموار کرده است. قربانیان آن جنایات و مدافعان حقوق بشر به اختیارات محدود کمیسیون حقیقت یاب که اخیراً شکل گرفته، انتقاد دارند، ولی تشکیل آن را گام نخست در مسیری درست ارزیابی می کنند.

زمانی که از واری و درس آموزی از پرونده جنایات دوران دیکتاتوری

نظامیان در آمریکای جنوبی در واپسین دهه‌های قرن گذشته صحبت می‌شود، معمولاً نام آرژانتین، شیلی، پرو، اوروگوئه و برخی کشورهای کوچک دیگر به میان می‌آید.

بزرگترین کشور این منطقه، یعنی برزیل اغلب در میان این نام‌ها غایب است، گویی که این کشور نه هیچ‌گاه زیر حاکمیت نظامیان بوده است و نه شکنجه و قتل و نقض حقوق بشری در آن صورت گرفته است.

میزان جنایت نظامیان برزیل در حق مخالفان نسبت به جمعیت پرشمار این کشور در قیاس با کشورهایمانند آرژانتین و شیلی بسیار کم‌ابعادتر بوده و همین پیوسته یکی از توجیه‌ها برای مسکوت‌گذاشتن کارنامه حکومت نظامیان در این کشور به ویژه در فاصله ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ و ناگشوده‌ماندن پرونده نقض حقوق بشر در آن دوران، تلقی شده است.

در این دوره بنا به آمار رسمی، ۴۰۰ نفر از مخالفان به قتل رسیده، ۱۴۷ نفر ناپدید شده و نزدیک به ۲۰ هزار نفر نیز در زندان‌ها شکنجه دیده و مورد بدرفتاری قرار گرفتند.

اما دلیل مهم‌تر گشوده‌نشدن پرونده حقوق بشر در برزیل نحوه انتقال قدرت از نظامیان به دولتی غیرنظامی و آغاز گذار این کشور به دموکراسی است. این گذار برخلاف آرژانتین و شیلی کمتر زیر فشار افکار عمومی یا بروز بحران سیاسی صورت گرفته است و نظامیان برزیل خود آن را در آرامشی نسبی مدیریت کرده‌اند و تبعاً امتیازهای را هم برای خود جا انداخته‌اند و تثبیت کرده‌اند.

از جمله این امتیازها، "قانون عفو عمومی" است که بر اساس آن هیچ‌کدام از ماموران بلندپایه و دون‌پایه در ارتش، نیروهای انتظامی و سازمان‌های امنیتی به خاطر جنایات رخ داده در سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ قابل تعقیب و مجازات نیستند.

قانون عفو عمومی اما جنبه دیگری هم داشت و آن آزادی همه زندانیان سیاسی، منع تعقیب مبارزان سیاسی و مدنی و امکان بازگشت همه پناهندگان سیاسی به کشور بود. در شور و شوق ناشی از این آزادی‌ها، ضعف قانون، یعنی گشاده‌دستی نظامیان در معاف‌کردن خود و همکارانشان در نیروهای دیگر از تعقیب و مجازات کمتر مورد توجه و اعتراض قرار گرفت.

"هر کشوری فرهنگ خود را دارد"

در دوره حکومت نظامیان ۴۰۰ نفر از مخالفان به قتل رسیده، ۱۴۷ نفر ناپدید شده و نزدیک به ۲۰ هزار نفر نیز در زندان‌ها شکنجه دیدند

در سال ۲۰۰۱ دولت وقت برزیل کمیسیونی ایجاد کرد به نام "کمیسیون عفو" که البته هیچ ارتباطی با قانون عفو عمومی سال ۱۹۷۹ نداشت. وظیفه کمیسیون این بود که بدون آن که در صدد تعقیب و شناسایی عاملان جنایت و نقض حقوق بشر در دوره حکومت نظامیان باشد، صرفاً به قربانیان امکان دهد که علیه دولت (و نه علیه اشخاص) به خاطر اعمال قهر و خشونت علیه خود به مراجع قضایی رجوع کنند و خواهان دریافت خسارت شوند.

بعدها "پرداخت خسارت اخلاقی" هم به وظیفه این کمیسیون اضافه شد که عمدتاً به آشناسازی همگانی به تجربه نقض حقوق بشر و حرمت‌گذاری به قربانیان جنایات دوران دیکتاتوری برمی‌گشت.

ولی حتی به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور چپ‌گرایی مانند لولا د سیلوا در برزیل در سال ۲۰۰۲ و دوره ۸ ساله زمامداری او نیز نتوانست در زمینه لغو قانون عفو عمومی و گشودن آرشیوهای ارتش، پلیس و نیروهای امنیتی تحولی محسوس ایجاد کند.

سال ۲۰۰۸ در نتیجه تلاش‌های خانواده یکی از قربانیان کودتا، شکنجه‌گر معروفی که سبب مرگ عضو این خانواده شده بود به دادگاه آورده شد، ولی این دادگاه صرفاً به خانواده یادشده حق داد که فرد یادشده را رسماً و علناً "شکنجه‌گر" بخوانند، بی‌آن که بتوانند مجازاتی برای او تقاضا کنند و یا از دولت برای رفتار او طلب خسارت کنند. با این همه این حکم در آن زمان پیروزی بزرگی برای مدافعان حقوق بشر و خانواده‌های قربانیان دوران کودتا تلقی شد.

در آغاز سال ۲۰۱۰، یعنی در آخرین سال زمامداری لولا، زمانی که کانون وکلای برزیل درخواستی را جهت بازبینی قانون عفو و لغو معافیت اعضای جوخه‌های مرگ و عاملان شکنجه و قتل از تعقیب و مجازات تسلیم دیوان عالی کشور کرد، لولا با در نظر گرفتن نقش و موقعیت همچنان قوی ارتش در ساختار سیاسی کشور و با ملاحظه حساسیت برخی از احزاب راست‌گرای حاضر در ترکیب دولت با این تقاضا همراهی نکرد و آن را ناسودمند دانست.

تقاضای کانون وکلای برزیل در دیوان عالی کشور نیز رد شد. از ۹ قاضی این دیوان صرفاً ۲ قاضی به آن رای مثبت دادند. استدلال ۷ قاضی مخالف این بود که "ما هم شدیداً از جنایاتی که در آن سال‌ها

اتفاق افتاده منجریم، ولی هر هر ملتی مشکلات خود را مطابق با هنجارهای فرهنگی خود حل می‌کند. برزیل پس از حکومت نظامیان راه صلح و صفا و آشتی ملی را در پیش گرفته است.

به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور چپ‌گرایی مانند لولا هم نتوانست در زمینه لغو قانون عفو عمومی و گشودن آرشیوهای ارتش، پلیس و نیروهای امنیتی تحولی محسوس ایجاد کند

سرخوردگی کانون وکلا و بسیاری از مدافعان حقوق بشر از تصمیم دیوان عالی کشور صرفاً به خاطر مسکوت ماندن نقض حقوق بشر در دوران دیکتاتوری نظامیان و تاکید بر حق خانواده‌های قربانیان از سرنوشت بستگان ناپدیدشده‌اشان و نیز تحقق عدالت در باره این قربانیان نبود.

وکلا این نکته را نیز حائز اهمیت می‌دانند که به جریان نیفتادن چنین بحثی در جامعه سبب شده که ساختار فرماندهی، آموزشی و انضباطی در درون ارتش و نیروهای انتظامی دست‌نخورده بماند، کاربرد حداقلی خشونت، توجه به حق و حرمت انسان و رعایت حقوق شهروندی همچنان برای این نهادها موضوع‌هایی کم‌اهمیت باشند و آنها کماکان از پاسخگویی در باره اقدامات و رفتارهای خلاف خویش امتناع کنند.

اهرم فشار در خارج از مرزها

تایید قانون عفو از سوی دیوان عالی برزیل اما در در پایان سال ۲۰۱۰ با معضلی قابل اعتنا روبرو شد. دیوان عالی حقوق بشر کشورهای آمریکایی در واکنش به شکایت شماری از خانواده‌های ناپدیدشدگان دوران دیکتاتوری نظامی در برزیل، در ماه دسامبر حکمی صادر کرد که به موجب آن قانون عفو عمومی سال ۱۹۷۹ فاقد اعتبار شناخته شد.

قاضیان این دیوان استدلال کردند که نمایندگان مجلس برزیل در سال ۱۹۷۹ حتی اگر اجباری هم نمی‌داشتند، در مقام و موقعیتی نبوده‌اند که نقض حقوق بشر را از شمول تعقیب و بررسی قضایی معاف کنند. در این حکم آمده است که نقض حقوق بشر مشمول مرور زمان نمی‌شود و دولت برزیل موظف است شکایات خانواده‌های یادشده را رسیدگی کند و عاملان و آمران جنایات را به لحاظ حقوقی تحت تعقیب قرار دهد. دولت همچنین موظف شد در مورد اقداماتی که در راستای انجام این حکم انجام می‌دهد تا پایان سال ۲۰۱۱ گزارشی را به دیوان یادشده ارائه کند.

گرچه دیوان عالی حقوق بشر کشورهای آمریکایی اهرم‌های زیادی برای مقیدساختن برزیل به اجرای حکم یادشده ندارد، ولی فضا و فشاری که این حکم ایجاد کرد در پیوند با پیگیری شکنجه‌شدگان و خانواده‌های جانباختگان دوران دیکتاتوری بی‌نتیجه نماند و بحث مربوط به پیگیری نقض حقوق بشر در برزیل را تا حدودی شدت بخشید.

به این ترتیب، تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب که از سال آخر زمامداری لولا لایحه‌اش به مجلس ارائه شده بود به طور جدی‌تر در دستور کار قرار گرفت. به قدرت رسیدن خانم دیلما روسف (ژانویه ۲۰۱۱)، که خود در دوران دیکتاتوری نظامیان دو سال و اندی را به دلیل عضویت در یک گروه چریکی در زندان به سر برد نیز در این تحول بی‌اثر نبود.

تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب در سایه صف‌آرایی‌ها

همزمان تلاش‌ها و تهدیدهای ارتش و نیروهای امنیتی نیز برای به شکست‌کشاندن تصویب چنین کمیسیونی در مجلس یا دستکم "بی‌خطرکردن" آن بالا گرفت. افسران ارشد ارتش در نامه‌ای سرگشاده به وزیر دفاع تشکیل چنین کمیسیونی را عاملی برای "بروز تنش و دو دستگی" در جامعه برزیل توصیف کردند. آنها حتی از سریالی در تلویزیون نیز به نهادهای قضایی شکایت بردند تا پخش آن را متوقف کنند. در این سریال برای اولین بار انتقادهای ملایمی متوجه رفتار ارتش در دوران حکومت کودتا شده بود.

با این همه مجلس شورای برزیل در اواخر ماه سپتامبر امسال به تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب رای مثبت داد. بنا به قانون تصویب‌شده، کمیسیون از ۷ عضو به انتخاب رئیس‌جمهور تشکیل می‌شود. این اعضا همگی باید "صاحب صلاحیت، به رفتار و رویکردهای اخلاقی معروف و در جهت پاسداری از دموکراسی و حقوق بشر فعالیت کرده باشند."

برای دادن آرامش‌خاطر به ارتش و احزاب محافظه‌کار کمیسیون باید نه تنها نحوه و مکان جنایات و نقض حقوق بشر توسط ارتش، بلکه موارد مشابه‌ای که توسط گروه‌های چریکی مخالف صورت گرفته را نیز مورد تحقیق قرار دهد.

کمیسیون اجازه دارد که به آرشیوهای محرمانه ارتش و پلیس دسترسی داشته باشد و از شاهدان نقض حقوق بشر پرسش کند و حتی جلسات عمومی برای اظهارات آنها به راه بیاندازد تا جامعه نیز با ابعاد نقض حقوق بشر در دوران نظامیان آشنایی بیشتری بیابد.

فعالیت کمیسیون همچنین باید گشایگر راه برای تحقیق در باره "عملیات کندور" شود. کندور نام مجموعه عملیاتی بود که رژیم‌های نظامی حاکم بر آمریکای جنوبی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته به طور مشترک علیه مخالفان سیاسی خود انجام دادند. دستگیری، شکنجه و قتل بسیاری از مخالفان نتیجه همین عملیات مشترک بود.

به قدرت رسیدن دیلما روسف (ژانویه ۲۰۱۱)، که خود در دوران دیکتاتوری نظامیان دو سال و اندی را به دلیل عضویت در یک گروه چریکی در زندان به سر برد امیدها را تازه کرد

با این همه کمیسیون در نتیجه فشار ارتش و احزاب محافظه‌کار، اختیاری در زمینه تعقیب حقوقی جنایات و نقض حقوق بشر ندارد و فعالیت آن نباید قانون عفو عمومی سال ۱۹۷۹ را نقض کند. تعداد اعضای کمیسیون و محدوده زمانی فعالیت آن (دو سال) نیز از نظر منتقدان کم و فشرده است و امکانات و فرصت لازم را برای یک بررسی جامع نقض حقوق بشر در دوران مورد بحث ایجاد نمی‌کند.

انتقادهایی که شاید بی‌پاسخ بمانند

برای اصلاح این ضعف‌های کمیسیون طرف هفته‌های اخیر تظاهرات و تومارنویسی‌های متفاوتی در برزیل از سوی مدافعان حقوق بشر و خانواده‌های قربانیان قتل و شکنجه در دوران حکومت نظامیان، در جریان بوده است.

این منتقدان از خانم روسف، رئیس‌جمهور خواسته‌اند که امضای خود در پای قانون تشکیل کمیسیون را مشروط به رفع ضعف‌های یادشده کند. ولی هم مجلس سنا و هم روسف که موافقتشان با قانون تازه بیشتر جنبه فرمالیته دارد، بعید است که با توجه به نقش همچنان قوی ارتش در ساختار سیاسی کشور و با ملاحظه دیدگاه‌های احزاب میانه و راست حاضر در سنا و ائتلاف دولت در پی پاسخگویی به خواست منتقدان برآیند.

به رغم همه ضعف‌های یادشده مدافعان حقوق بشر و همه کسانی که سال‌ها در برزیل برای ایجاد یک کمیسیون حقیقت‌یاب تلاش و فعالیت کرده‌اند تصویب قانون یادشده را فریاد "گام نخست در مسیر درست" ارزیابی می‌کنند.

امیدواری آنها این است که خود فعالیت کمیسیون و به ویژه نتایج تحقیق آن، افکار عمومی را بیش از پیش نسبت به نقض حقوق بشر در دوران نظامیان حساس کند و راه را برای اقدامات اساسی‌تر دیگر در

راستای تحقق عدالت، درس‌آموزی و توجه بیشتر جامعه به حقوق انسانی و مدنی و ایجاد مکانیزم‌های روانی، اخلاقی و قانونی برای عدم تکرار آن جنایات هموار کند.

به نقل از : بی بی سی

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/10/111019_an_brazil_military_abuses.shtml